

|  |  |
| --- | --- |
| نام استاد:**استاد معظم سيد محمدجواد شبيري** | درس:**اصول** |
| نوع فعالیت:**تقرير جلسه** | نام محقّق:**مسعود عطارمنش** |
| کتاب: | موضوع:**بررسی نظارت روایات اهل بیت بر فقه عامه** |
| شماره جلسه:**005** | تاریخ جلسه:**20 / 01 / 1403** |
| توضیحات: | |

**فهرست**

[بررسی نظارت روایات اهل بیت علیهم‌السلام بر فقه عامه 1](#_Toc193988075)

[بحث تعلّق خمس به زمینی که توسط ذمی، از مسلمان خریداری شود 1](#_Toc193988076)

[بررسی احتمال نظارت خمس، به زکات مضاعف 1](#_Toc193988077)

[امکان فروش زمین غیر عُشریة به اهل ذمة 2](#_Toc193988078)

[مطرح بودن موضوع زکات مضاعف، در میان عامه، در دوران امام باقر و امام صادق علیهما السلام 3](#_Toc193988079)

[مکاتب فقهی در تاریخ شیعه 10](#_Toc193988080)



**موضوع:** بررسی نظارت روایات اهل بیت بر فقه عامه

# بررسی نظارت روایات اهل بیت علیهم‌السلام بر فقه عامه

بحث آن بود که توجه به فقه عامه، چه تأثیری در فقه خاصه دارد.

## بحث تعلّق خمس به زمینی که توسط ذمی، از مسلمان خریداری شود

بدین مناسبت این موضوع مطرح شد: زمینی را که ذمی از مسلمان خریداری می‌کند، بر اساس روایت ابو عبیدۀ حذاء متعلّق خمس است. حال باید دید مقصود از این عبارت چیست؟ آیا مقصود از خمس، همان معنای متعارف خمس است یا این روایت به فقه عامه نظر داشته و مقصود از خُمس، عُشر مضاعف است.

### بررسی احتمال نظارت خمس، به زکات مضاعف

مرحوم شیخ طوسی در کتاب “خلاف”[[1]](#footnote-2) این مطلب را بر اساس بحثی که در میان عامه مطرح است، معنا کرده‌اند. عامه می‌گویند اگر ذمی زمین عشریة را از مسلمان خریداری کند، زکاتی که در این زمین وجود دارد، دو برابر می‌شود و عُشر تبدیل به خمس می‌گردد. ولی در سایر آثار علمی ایشان، ظاهر آن است که خمس را به همان معنای متعارف خود معنا کرده‌اند.

در جلسات قبل اشاره شد که از جهات مختلف، میان این دو فتوا تفاوت وجود دارد. برای مثال، فتوای مطرح‌شده در “خلاف” مربوط به زمین عشریة است و نه زمین به طور مطلق، در حالی که فتوای موجود در سائر کتب ایشان، مربوط به مطلق زمین است.

#### امکان فروش زمین غیر عُشریة به اهل ذمة

گفتنی است، یک پرسش آن است که آیا زمین‌های غیر عشریة، \_مثلاً زمین‌های خراجیة\_، توسط ذمی قابل خریداری است یا خیر؟

زمین‌های خراجیة بنابر تحقیق ملک مسلمانان هستند. این زمین‌ها، بعد از فتح به عنوان ملک مسلمانان باقی مانده و مثلاً خیلی اوقات در اختیار کسانی که از قبل کافر بوده‌اند، قرار داده می‌شد و از آنها خراج گرفته می‌شد. حتی اگر بعداً به اسلام گرویده باشند، این زمین به عنوان زمین خراجیة باقی می‌ماند.

در خصوص زمین‌های خراجیة، بحثی گسترده وجود دارد که آیا این زمین‌ها قابل فروش هستند یا خیر و آیا موضوع فروش در مورد آنها مطرح است؟ این موضوع به تفصیل در کتاب “زمین در فقه اسلامی” تألیف آقای مدرسی طباطبایی، در جلد 1، صفحه ۱۶۰، بررسی شده است. خلاصه بحث این است که خود زمین خراجیة، قابل فروش نیست؛ اما حق تصرف در زمین یا امثال ساختمان‌هایی که در این زمین وجود دارند، قابل فروش می‌باشد. برای بررسی تفصیلی این موضوع، می‌توانید به منبع مذکور مراجعه کنید.

اینک قصد داریم بحث را با این پیش‌فرض دنبال کنیم که همانطور که در روایات بیان شده، به نحوی از انحاء فروش این زمین‌ها را تصحیح می‌کنیم، و صحت فروش را به همان معنایی تفسیر می‌کنیم که برای این روایات ذکر شده، هر چند به این نحو که بگوییم مقصود از فروش زمین، فروش حق تصرف و امثال آن است.

**شاگرد**: آیا این تفسیر خلاف ظاهر ادله نیست.

**استاد**: اکنون، چه آن را خلاف ظاهر بدانیم و چه به غیر از خلاف ظاهر، مشابهاتش در روایات وجود دارد که مثلاً به همین شیوه تفسیر می‌شوند. به هر حال، فقها و علمای ما عموماً این موضوع را به همین معنا درک کرده‌اند، از زمان شیخ طوسی تا دوران صاحب معالم در کتاب “منتقی الجمان”[[2]](#footnote-3). البته مرحوم محقق در مختلف[[3]](#footnote-4)، اشاراتی به این فتوا در میان عامه نموده‌اند. علامه حلی نیز در دو جای “تذکرة”[[4]](#footnote-5) و یک جای “منتهی”[[5]](#footnote-6)، به این فتوا اشاره کرده‌اند؛ اما هیچ‌کدام از این اشارات به عنوان فتوا مطرح نشده است که این روایت ناظر به فتوای عامه باشد. اولین کسی که به طور جدی به این مطلب فتوا داده و تمسک به این روایت برای فتوای مشهور را ناصحیح قلمداد می‌کند، مرحوم صاحب معالم در کتاب “منتقی الجمان” است.

#### مطرح بودن موضوع زکات مضاعف، در میان عامه، در دوران امام باقر و امام صادق علیهما السلام

البته مرحوم صاحب معالم در “منتقی الجمان” فرمودند که این فتوا، برای مالک بن انس است و اظهار داشتند که فتوای مالک در زمان امام باقر (علیه السلام) فتوای ظاهر بوده است. اما همان‌طور که عرض کردم، هر دو مطلب ایشان اشتباه است؛ نه این فتوا مربوط به مالک بوده و نه فتوای مالک در زمان امام باقر (علیه السلام) فتوا ظاهر بوده است. منشاء این اشتباه نیز بیان شد.

از قضا دیدم که یکی از دوستان عبارتی را نوشته‌اند. عبارت “المغنى” ابن قدامة را آورده‌اند، البته عبارت را به طور کامل نیاورده‌اند و تنها بخشی از آن را ذکر کرده‌اند و نتیجه‌گیری‌های نادرستی از آن ارائه داده‌اند. این اشتباه بسیار عجیبی بود. من به صورت اجمالی و سطحی به آن نگاه کردم. اگر مایلید، به این عبارت با دقت مراجعه کنید و منابع دیگر را نیز بررسی نمایید. لطفاً به این شکل سطحی ننویسید، زیرا این نوشته بسیار سطحی بود.

آقای مدرسی نیز در کتاب “زمین در فقه اسلامی”، به طور مفصل به این بحث پرداخته‌اند. ایشان در جلد 2، صفحه ۱۱۱، به بررسی موضوع تغییر وضعیت مالکیت زمین خراجیة و زمین عشریة پرداخته‌اند. «یک مسأله که از ادوار نخستین فقه اسلامی مورد اختلاف و بحث بوده، مسأله تغییر وضع مالیاتی با تغییر شرایط مالکیت است». ایشان به طرح بحث‌های مختلف این موضوع می‌پردازند و سپس به بررسی این مسأله می‌پردازند که زمین خراجیة، که اصل آن در اختیار غیرمسلمانان بوده و خراج از آن گرفته می‌شده است، اگر به مسلمان منتقل شود یا مالک آن مسلمان شود، حکم آن چیست؟

سپس به بررسی عکس این موضوع می‌پردازند: «عکس صورت بالا، یعنی مواردی که ارض عشریة به غیرمسلمانان انتقال یابد، به شدت مورد اختلاف نظر بوده است. فقهای مالکی و شافعی و ظاهری، و بعضی از حنبلیان و زیدیان و به پیروی از گروهی از متقدمان فقهاء مانند شریک بن عبدالله نخعی، ابن ابی ذئب، (شریک بن عبدالله قاضی کوفه بوده که در زمان امام صادق (علیه السلام) بوده‌اند؛ ابن ابی ذئب، نیز فقیه مدینه و از علمای زمان امام صادق (علیه السلام)، در سال ۱۵۸ هجری قمری وفات یافته است). ابن ابی سهره، (وی نیز فقیه مدینه بوده و در سال ۱۶۲ هجری قمری درگذشته است. اینها عموماً در زمان امام صادق (علیه السلام) مطرح بوده‌اند و در عصر امام باقر (علیه السلام) چندان مطرح نبوده‌اند) ابن شبرمة، (وی در سال ۱۴۴ هجری قمری وفات یافته است و از فقهای مکتب کوفه بوده و نیز در زمان امام صادق (علیه السلام) مطرح بوده است.) حسن بن صالح،(وی از علمای زیدی بوده، و در همین دوره فعالیت داشته است) با توجه به اینکه این اراضی خراجیة نبوده‌ و از طرف دیگر، عشر نیز تکلیف و وظیفه مذهبی مسلمانان است، این‌گونه اراضی را از هرگونه مالیات، \_اعم از عشر و خراج\_ معاف می‌دانستند. بر همین اساس، برخی فقهای قدیم، و برخی زیدیان و بنابر روایتی، مالک نیز معتقد بودند که در این موارد باید خریدار غیرمسلمان را وادار کنند زمین را به مسلمانان بازگرداند، تا زمینی بی‌مالیات نماند.»

سپس اشاره می‌کند: «برخی دیگر از دانشمندان زیدی می‌گفتند که غیرمسلمانان مالک اراضی عشریة نمی‌توانند شد و معاملات و خرید و فروش یا اجاره یا هبه در این‌گونه اراضی با آنان خود به خود باطل است. این نظر به حسن بصری و عمر بن عبدالعزیز نیز نسبت داده شده است.» البته در مورد حسن بصری، نظر او طبق آنچه در کتاب “الخراج” قاضی ابویوسف آمده است، بدین شکل نیست.

«چند تن از فقهای حنبلی، از جمله ابوبکر خَلّال و ابن تیمیة، نیز می‌گفتند فروختن رمین عشری به غیرمسلمانان جایز نیست؛ هرچند بیشتر فقهای حنبلی این نظر را نمی‌پذیرفتند. اوزاعی و شریک نیز می‌گفتند نباید گذاشت غیرمسلمانان زمین‌ عشری را خریداری و تملک کنند.»

این عبارت‌هایی را که آورده، چون برخی از عبارات مبهم است؛ اینکه می‌گوید "جایز نیست"، تنها تکلیفی است یا از لحاظ وضعی نیز باطل است؟ عین عبارت را آورده تا ابهامی که در اصل عبارت وجود دارد در اینجا نیز منعکس شود.

«نظریه عدم جواز فروش زمین‌ عشری به غیرمسلمانان در برخی مآخذ فقه حنفی به شافعی نیز نسبت داده شده و در پاره‌ای متون فقه شافعی از مالک دانسته و برخی مآخذ فقه مالکی آن را به شیبانی منسوب داشته‌اند که در مورد شافعی می‌توان پنداشت که آن نظر قدیمی‌تر بوده.»

دانستنی است، شافعی دو مجموعه دیدگاه دارد. در یک دوره به مصر می‌رود و پس از رسیدن به مصر، بسیاری از فتواهایش تغییر می‌کنند. به همین دلیل می‌توان گفت که به نوعی دو شافعی وجود دارد: شافعی قدیم و شافعی جدید. برای مثال، وقتی گفته می‌شود "الشافعی فی القدیم"، منظور قبل از رفتن به مصر است و وقتی گفته می‌شود "الشافعی فی الجدید"، منظور بعد از رفتن به مصر است.

«که مورد شافعی می‌توان پنداشت که آن نظر قدیمی‌تر او بوده، ولی هیچ‌یک از دو انتساب دیگر که به مالک نسبت داده، درست نیست. به خصوص مالک در نظائر این مورد در فروش اموال دیگری که در فروش اموال دیگری که موجب سقوط حقوق مالی دیگری مانند زکات می‌گردد و نیز فروش چیزهایی مانند قرآن و بردۀ مسلمانان بدانان که از نظر فقهی مشکلات دیگری پدید می‌آورد نظر می‌داد که خرید و فروش درست است ولی باید غیر مسلمانان را واداشت آن را در معاملۀ دیگر باز پس فروشد»

احتمالاً مالک این عمل را حرام می‌دانسته است. عبارت "یمنعون" به معنای این است که این عمل ممنوع است، یعنی از انجام معامله حرام است. وقتی عبارت ابن قدامة را در مورد مالک مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم که می‌گوید: "یمنعون" اما ایشان به طور کلی می‌خواهند این برداشت را ارائه دهند که معنای "یمنعون" این است که یا باید گفت حکم تکلیفی آن این است که اجازه نمی‌دهند این افراد بفروشند، و اگر بخواهند بفروشند، مجبورشان می‌کنند که در معامله‌ای دیگر آن را بازپس بفروشند، یعنی دوباره به وضعیت قبلی بازگردانند.

«ابوحنیفه و به پیروی از او بیشتر حنفیان معتقد بودند که مالیات زمین به خراج تبدیل خواهد شد، شیبانی، (یعنی محمد بن حسن شیبانی شاگرد ابوحنیفه) و سفیان ثوری، (سفیان ثوری تقریبا معاصر امام صادق علیه السلام است) و اباضیان نظر می‌دادند که مالیات آن کماکان عشر خواهد بود. نظر دیگر در فقه سنی آن بود که اگر غیر مسلمانان ذمی در منطقه اصلی اقامت خود زمینی از اراضی عشریه خریداری کنند از آنان چیزی گرفته نمی‌شود؛ ولی اگر در منطقه دیگر زمینی خریداری کنند در حکم تجارت است و از آنان عشر به عنوان تجارت و نه به عنوان مالیات محصول یا مالیات ارضی ستانده می‌شود.»

در ادامه، اشاره می‌کند که «ابویوسف، به پیروی از فقهای مکتب بصره (در پاورقی می‌گوید مانند حسن بصری و عبیدالله بن حسن عنبری) و برخی دیگر از فقهای متقدم، که از خراج یحیی بن آدم نقل می‌کند، حَکَم بن عُتیبه ... (حکم بن عتیبه هم می‌گوید که قائل به نظریۀ عشر مضاعف بوده. حَکَم بن عُتیبه فقیه کوفه است و در زمان امام باقر نیز هست. این حکم بن عتیبه، مطلب جدیدی است که در اینجا گفته شده.) و از عطا، (عطا فقیه مکه است)، از فتوح البلدان بلاذری هم از عطا و ابن شبرمه، (ابن شبرمه قاضی کوفه است؛ از اینها نقل شده.) و برخی دیگر از فقهای متقدم معتقد بود که مالیات از یک عشر به دو عشر تغییر خواهد یافت، این نظر در مآخذ شیعی متأخر به اشتباه از مالک تصور شده است.»

ایشان می‌گوید مآخذ شیخی متأخر، ولی آدرس‌هایی که در پاورقی دارد از منتقی شروع می‌شود، عرض کردم این مطلب قدیمی‌تر از منتقی است این اشتباه. این اشتباه از محقق شروع شده و در کلام علامه ادامه یافته است. یعنی ظاهر عبارت‌های آنها به این شکل است. از عبارت‌های معتبر و سپس علامه، از اینجا شروع می‌شود و آن[[6]](#footnote-7) نیز از عبارت علامه چنین برداشتی کرده است. ظاهر عبارتش چنین است که مربوط به مالک است.

عبارت ایشان ادامه‌ای دارد که من آن را فعلاً نمی‌خوانم؛ این عبارت توضیحی دارد که در موردش صحبت خواهم کرد.

بنابراین از مجموع مطالب استفاده می‌شود که این بحث در زمان امام باقر علیه السلام کاملا مطرح بوده، حتی در کوفه نیز مطرح بوده، و کاملاً محلّ ابتلا بوده است؛ ازهمین‌رو بسیار طبیعی است که کلام امام علیه السلام دقیقا ناظر به همین موضوع باشد. به خصوص اگر بگوییم این روایت از امام صادق بوده و در نقل فقیه و تهذیب که آن را از امام باقر نقل می‌کنند اشتباهی رخ داده این مطلب روشن‌تر می‌شود. چون همانطور که بیان شد، اینجا یک اختلاف نقل وجود دارد؛ شیخ مفید در "مقنعة"[[7]](#footnote-8) آن را از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند. اینجا یک اشتباهی رخ داده است چون بعید است این روایت تکرار شده باشد؛ یا شیخ مفید که به امام صادق نسبت داده اشتباه کرده، ، یا شیخ طوسی[[8]](#footnote-9) و شیخ صدوق[[9]](#footnote-10) که آن را به امام باقر علیه السلام نسبت می‌دهند اشتباه کردند. البته ابو عبیدۀ حذاء هم از امام باقر نقل می‌کند هم از امام صادق، یعنی راوی هر دو امام است. در زمان امام صادق علیه السلام از دنیا رفته، در مدینه نیز دفن شده و روایات جالب توجهی در مورد مرگ ابو عبیدۀ حذا وارد شده است. اگر این احتمال را بپذیریم که این موضوع در زمان امام صادق (علیه السلام) مطرح بوده و نقل شیخ مفید در “المقنعة” را ترجیح دهیم، نظارت این روایت به فتوای عامه واضح‌تر خواهد شد. ولی در هر حال، حتی در زمان امام باقر (علیه السلام) نیز این موضوع مطرح بوده است. موضوع این بحث بسیار جدی است. در اینجا، برخی از فقهای کوفه و بصره همچون حسن بصری قائل به زکات مضاعف بوده‌اند و از این جهت، مشکلی در این بحث وجود ندارد.

آقای هاشمی در اینجا مطلبی را ذکر کردند و همانطور که گفتیم، هیچ توضیحی برای آن ارائه نداده‌اند و تنها به اصل مطلب اشاره کرده‌اند. این مطلب ادامه‌ای دارد که من عمدتاً قصد دارم دربارۀ آن صحبت کنم. ایشان به این اشکال اشاره می‌کند که برخی گفته‌اند این روایت نمی‌تواند ناظر به قول مالک باشد. آقای خویی این اشکال را بیان کرده‌اند و دلیل آن را این عنوان کرده‌اند که مالک در زمان امام باقر (علیه السلام) اصلاً شخصیتی چشمگیر نداشته که فتوا ناظر به او باشد، خواه به‌طور حقیقتی یا در قالب تقیه. ایشان در پاسخ به اشکال آقای خوئی می‌فرماید: «و لكن الانصاف: ان من يراجع المسألة في فقه العامة يجد انّ‌ جذور هذه الفتوى كانت ثابتة بشكل و آخر لدى جملة من مذاهبهم، بل لعل مشهورهم انّ‌ الارض العشرية أي التي فيها زكاة اذا اشتراها الذمي ضوعف عليه ذلك فيؤخذ منها الخمس. بل الظاهر منهم أن عمل الخلفاء منذ عهد الخليفة الثاني كان على ذلك، فلم تكن هذه الفتوى من مختصات مالك و مذهبه»*[[10]](#footnote-11)* و بعد یک نکات دیگری را هم مطرح می‌کند. اینکه ایشان مدعی شده‌اند که "عمل خلفا از زمان خلیفۀ ثانی بر این مطلب بوده"، نتوانستم در منابع مربوطه چنین ادعا و موضوعی را پیدا کنم. به نظر می‌رسد ایشان نیز در اینجا دچار اشتباه یا سوءتفاهم شده‌اند. در واقع، بحث دیگری وجود دارد که به نظر می‌رسد با این موضوع اشتباه گرفته شده است.

این بحث مربوط به نصارای بنی تغلباست. نصارای بنی تغلب از پرداخت جزیه سر باز زدند و اعلام کردند که حاضر به پرداخت جزیه نیستند. خلیفه دومنگران شد که این گروه به روم ملحق شوند و مشکلاتی برای جامعه اسلامی ایجاد کنند. بنابراین، با آنها قراردادی بست که به جای پرداخت جزیه، دو برابر زکات بپردازند.

پس زکات مضاعفی که در زمان خلیفه دوم مطرح بوده، مربوط به نصارای بنی تغلببوده و نکته اینجاست که حتی وضعیت نصارای بنی تغلب به عنوان ذمی نیز مورد بحث بوده است. به بیان دیگر، نصارای بنی تغلب فرد خفیّ اهل ذمة به شمار می‌رفتند.

حالا عبارتی که اشاره کردم و دیروز قسمتی از آن را خواندم، در کتاب "خراج"ابی یوسف آمده است. "خراج" ابی یوسف، جلد ۱، صفحۀ ۳۳۴. می‌گوید «*سَمِعْتُ زِيَادَ بْنِ حُدَيْرٍ قَالَ: إِنَّ أَوَّلَ مَنْ بَعَثَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ عَلَى الْعُشُورِ إِلَى هَهُنَا أَنَا، ...* (يعني من اولين عاشري بودم که عمر تعیین کرد. سپس سفارشات عمر را یک به یک نوشته است تا آنجا که می‌گوید) *قَالَ: وَأَمَرَنِي أَنْ أُغَلِّظَ عَلَى نَصَارَى بَنِي تَغْلِبَ، قَالَ إِنَّهُمْ قَوْمٌ مِنَ الْعَرَبِ وَلَيْسُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ... .»* علت اینکه می‌گوید از اهل کتاب نیستند، آن است که در روایات ما نیز وجود دارد که آنان به شرایط ذمه عمل نکرده بودند. برای ذمه، شرایطی تعیین شده بود که آنان باید رعایت می‌کردند؛ به عنوان مثال، نباید اجازه می‌دادند فرزندانشان نصرانی شوند. خودتان نصرانی باشید مشکلی ندارد، اما حق ندارید بگذارید فرزندانتان نصرانی شوند. آنان به این شرایط عمل نکردند، و این موضوع در روایات ما موجود است. روایات متعددی دربارۀ نصارای بنی تغلب وجود دارد. در روایات آمده است که وقتی حضرت ولیعصر علیه السلام ظهور می‌کنند، نصارای بنی تغلب را به وضعیت اولیه باز می‌گردانند چون آنان اهل ذمه نیستند.

یکی از مسائل مهم آن است که چرا عمر این گروه را به عنوان اهل ذمه تلقی کرده است. البته، عمر آنان را به عنوان اهل ذمۀ متعارف تلقی نکرده بود، ولی در جنگ‌ها، هنگامی که مسلمانان فاتح می‌شدند، موضوع سبی و اسیر کردن و احکام خاص ذراری برای این گروه مطرح نبود. در روایات، دربارۀ نصارای بنی تغلب، مطرح شده که باید در مورد آنان موضوع سبی مطرح شود.

اکنون ادامۀ مطلب را بیان می‌کنم. در بسیاری از منابع، نصارای بنی تغلب به عنوان یک گروه مجزا شناخته شده‌اند، و افراد ذمی نیز به عنوان گروهی دیگر مطرح هستند. احکام این دو گروه کاملاً متفاوت است.

«قَالَ أَبُو يُوسُف: وكل أَرض من أَرض الْعُشْرِ اشْتَرَاهَا نَصْرَانِيٌّ تَغْلِبِيٌّ؛ فَإِنَّ الْعُشْرَ يُضَاعَفُ عَلَيْهِ كَمَا يُضَاعَفُ عَلَيْهِمْ فِي أَمْوَالِهِمْ الَّتِي يَخْتَلِفُونَ بِهَا فِي التِّجَارَاتِ، وَكُلُّ شَيْءٍ يَجِبُ عَلَى الْمُسْلِمِ فِيهِ وَاحِدٌ فَعَلَى النَّصْرَانِيِّ التَّغْلِبِيِّ اثْنَانِ.» یک قانون عام در مورد نصرانی تغلبی وجود دارد مبنی بر اینکه تمام مالیات‌ها و چیزهایی که مسلمان‌ها پرداخت می‌کنند، در مورد نصرانی تغلبی دو برابر می‌شود به خاطر آن قراردادی که اینها داشتند. بعد می‌گوید: «قَالَ: وَإِنِ اشْتَرَى رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ سِوَى نَصَارَى بَنِي تَغْلِبَ أَرْضًا مِنْ أَرْضِ الْعُشْرِ؛ (محل اختلافی که مطرح است، اینجاست) فَإِنَّ أَبَا حَنِيفَةَ قَالَ أَضَعُ عَلَيْهَا الْخَارِج ... (ابو حنیفه برای آن خراج قرار داده و توضیحاتی می‌دهد؛ تا اینجا که می‌گوید) وَأَنَا أَقُولُ أَنْ يُوضَعَ عَلَيْهَا الْعُشْرُ مُضَاعَفًا فَهُو خَرَاجُهَا ... (خود ابویوسف زکات مضاعف را پذیرفته است. سپس عبارت ابویوسف را نقل می‌کند و می‌گوید) قَالَ أَبُو يُوسُف: حَدَّثَنِي بَعْضُ أَشْيَاخِنَا أَنَّ الْحَسَنَ وَعَطَاءَ قَالا فِي ذَلِكَ الْعُشْرُ مضاعفا.

قَالَ أَبُو يُوسُف: فَكَانَ قَوْلُ الْحَسَنِ وَعَطَاءٌ أَحْسَنَ عِنْدِي مِنْ قَوْلِ أَبِي حَنِيفَةَ؛ أَلا تَرَى أَنَّ الْمَالَ يَكُونُ لِلْمُسْلِمِ لِلتِّجَارَةِ فَيَمُرُّ بِهِ عَلَى الْعَاشِرِ فَيَجْعَلُ عَلَيْهِ رُبُعَ الْعُشْرِ؛ فَإِذَا اشْتَرَاهُ ذِمِّيٌّ فَمَرَّ بِهِ عَلَى الْعَاشِرِ لِتِجَارَةٍ جَعَلَ عَلَيْهِ نِصْفَ الْعُشْرِ»

گویا یک قانونی بوده مبنی بر آنکه مالیات‌های مسلمانان، به ذمی‌ها که می‌رسد دو برابر می‌شود. این اختصاصی به بحث نصارای بنی تغلب ندارد، در اینجا در مورد غیر نصارای بنی تغلب نیز این مطلب آمده است. می‌گوید: «أَلا تَرَى أَنَّ الْمَالَ يَكُونُ لِلْمُسْلِمِ لِلتِّجَارَةِ فَيَمُرُّ بِهِ عَلَى الْعَاشِرِ فَيَجْعَلُ عَلَيْهِ رُبُعَ الْعُشْرِ (وقتی عاشر می‌خواهد زکات مال التجارۀ مسلمان را دریافت کند، یک‌چهلم می‌گیرد؛ ولی وقتی به مال التجارۀ ذمی می‌رسد، دو برابر یعنی یک‌بیستم می‌گیرد)؛ فَإِذَا اشْتَرَاهُ ذِمِّيٌّ فَمَرَّ بِهِ عَلَى الْعَاشِرِ لِتِجَارَةٍ جَعَلَ عَلَيْهِ نِصْفَ الْعُشْرِ ضِعْفَ مَا عَلَى الْمُسْلِمِ». ابویوسف می‌گوید همانطور که در مال التجارة دو برابر می‌شود، در زمین نیز دو برابر می‌شود.

آقای مدرسی طباطبایی بیان می‌دارند که این موضوع دو برابر شدن زکات مضاعف، به بحث زکات مضاعف بنی تغلب قیاس شده است. ولی این موضوع الزاماً مربوط به بنی تغلب نیست و در مورد سایر گروه‌ها نیز مطرح است. ایشان می‌گوید: «اساس فقهی این نظر، قیاس مسأله مورد سخن با دو برابر شدن عشر در مسیحیان تغلبی بود» اما ما با فرمایش ایشان موافق نیستیم چون نمی‌توان این بحث را به بحث نصارای بنی تغلب قیاس کرد، زیرا در مورد مسیحیان تغلبی، این موضوع جنبۀ قراردادی داشته است ولی اینجا بحث قرارداد مطرح نیست. در مورد نصارای بنی تغلب، بر اساس قرارداد صلح، آنان به جای جزیه، دو برابر زکات پرداخت می‌کردند.

در واقع، ابویوسف این مطلب را بر قیاس استوار کرده، ولی قیاسی غیر از آنچه آقای طباطبائی ادعا نمودند. ابویوسف می‌گوید همان‌طور که در مال التجارة زکات دو برابر می‌شود، در مورد زمین نیز همین امر صادق است.

نکتۀ دیگری که در اینجا باید اشاره کنم این است که دیروز اشاره کردم که "طحاوی" در کتاب "مختصر اختلاف العلماء"، اختلاف نظرات فقها را بیان کرده است. وی در جلد 1 صفحه 448[[11]](#footnote-12) می‌گوید ابو حنیفه می‌گوید ارض عشریة اگر به ملکیت ذمی در آید، به ارض خراجیة تبدیل می‌شود. ابویوسف می‌گوید باید خمس (یک پنجم) پرداخت شود. حسن و عطا نیز همین نظر را دارند. عبیدالله بن حسن نیز موافق این دیدگاه است. اما محمد شیبانی معتقد است که همان عُشر باید پرداخت شود. دیروز ذیل این بحث را نخواندم، ولی به دلیل اهمیت آن، امروز قصد دارم آن را بخوانم: «و قالوا جمیعا فی التغلبی اذا اشتریٰ ارض عشر فعلیه عشران» اگر زمین متعلق به مسلمان توسط نصارای بنی تغلب خریداری شود، همه فقها اتفاق نظر دارند که قراردادی که بنی‌تغلب با عمر بسته بودند و بر اساس آن باید دو برابر زکات پرداخت می‌کردند، در اینجا نیز حجیت دارد. اختلاف نظرها در مورد ذمیان غیربنی‌تغلبی است.

در اینجا نکتۀ مهمی را می‌خواهم بیان کنم: من تصور می‌کنم روایت ابی‌عبیدة الحذاء اساساً به موضوع زکات بنی‌تغلب اشاره دارد، ولی نه به این معنا که قصد داشته همان فتوا را بیان کند. توضیح آن‌که اگر عبارت روایت را با دقت بررسی کنیم، می‌بینیم که می‌گوید: «اِیما ذمیٍّ اشتری من مسلم ارضًا»[[12]](#footnote-13)، یعنی "هر یک از ذمیان..."؛ این عبارت در مقام تعمیم است و نشان می‌دهد که این حکم اختصاص به بنی‌تغلب ندارد، بلکه شامل تمام ذمیان، حتی غیربنی‌تغلبی نیز می‌شود. این حکم یک حکم شرعی کلی است و به این دلیل نیست که عمر با بنی‌تغلب قراردادی بسته باشد، بلکه یک قانون عام‌تری را بیان می‌کند. حتی اگر عمر نیز این مطلب را بیان کرده باشد، این حکم لزوماً مربوط به آن قرارداد نیست. بلکه این قانون از جنس حکم کلی‌تری است که می‌گوید: اگر فردی ذمی از مسلمان زمینی را خریداری کند، این حکم (دو برابر شدن زکات) شامل او می‌شود. این موضوع نیز مرتبط با بحث محصول زمین است.

بیان شد که تفاوت بین فتوای مشهوری که شیخ طوسی در سایر کتب خود بیان کرده است، با فتوایی که در کتاب خلافش نقل کرده، در سه جنبه است:

نکتۀ یکم این است که در کتاب “خلاف”، شیخ طوسی این موضوع را دربارۀ ارض عشریة بیان می‌کند و آن را مربوط به این نوع زمین‌ها می‌داند؛ اما در سایر کتاب‌هایش، این بحث به طور مطلق دربارۀ هر نوع زمینی مطرح است و مختص زمین‌های عشری نیست. این یکی از تفاوت‌های مهم است.

نکتۀ دوم این است که این خمس مربوط به محصول زمین است، همچنان که عشر هم مربوط به محصول زمین است؛ در حالی که ظاهر عبارت شیخ طوسی در سائر کتبش این است که خمس، مربوط به زمین است نه محصول زمین.

نکتۀ سوم اینکه مصرف خمس طبق فتوای شیخ طوسی در خلاف، ظاهرش همان مصرفی است که سنی‌ها قائلند، یعنی چون زکات مضاعف است مصرفش هم مصرف زکات است و مستحقین زکات این مال را می‌برند؛ ولی در سائر کتب، ایشان فرمودند مستحقین خمس باید این مال را ببرند.

آقای هاشمی بحث‌هایی کرده که من به آن وارد نمی‌شوم، ایشان می‌گوید که این روایت ناظر به بحث زکات مضاعف است و شواهدی را برپا می‌کند. یک سری‌ از این شواهد چندان مهم نیست و استدلال به آن ضعیف است. برای مثال ایشان می‌گوید: «و منها - معهودية عمل الخلفاء و حكام المسلمين بذلك، كما يظهر لمن راجع التاريخ»*[[13]](#footnote-14)* ولی این ادعا صحیح نیست و ایشان هیچ دلیلی نیاورده است. همانطور که بیان شد، معهودیت این عمل در زمان خلفا در دو موضع مطرح است؛ یکی در مورد نصارای بنی تغلب است. این به طور عام است. و موضع دوم مربوط به عبارتی بود که خوانده شد. آن هم معلوم نیست عمل فقهاء باشد، لا اقل ابویوسف مال التجارة چنین می‌گوید؛ اما این مطلب ابویوسف از چه زمان بوده را مراجعه نکردم. ولی در هر صورت، همانطور که گفتیم بحث نظارت روایت به فتوای عامه بسیاری جدی است.

آقای هاشمی در عداد شواهد نظارت روایت مزبور بر فتوای عامه، به برخی روایات اشاره می‌کند:«و منها- و هو اهم القرائن، تصريح جملة من رواياتنا الواردة في احكام اهل الذمة بذلك، و كأنّ فقهائنا المتاخرين لم يلاحظوها، و لم يجمعوا بينها و بين صحيحة الحذاء لكي تصبح المسألة عندهم واضحة جدا، ففي رواية محمّد بن مسلم المطمئن صدورها فضلا عن علو سندها و صحته،»*[[14]](#footnote-15)*

فرمایش ایشان برای ما نامفهوم است. علو سند اصطلاحا سند کم واسطه را می‌گویند؛ ولی این روایت اصلا کم واسطه نیست. بله، صحتش درست است. اگر نگوییم کثرت واسطه دارد، لااقل قلّت واسطه ندارد چون تعداد واسطه‌ای که در این روایت است یک طبقه، از تعداد طبقات متعارف بیشتر است.

این ادعا نیز که می‌گوید: «المطمئن صدورها ... لانه ينقلها كل من الكليني و الصدوق بسنديهما الصحيحين عن حماد بن عيسى عن حريز عن زرارة عن محمد بن مسلم» «عن زرارة عن محمد بن مسلم» تعبیر می‌کند ولی این باید اشتباه باشد و «عن زرارة و محمد بن مسلم» باید باشد. «و ينقلها الشيخ في التهذيب و الاستبصار عن الكليني، و يرويها أيضا علي بن ابراهيم في تفسيره بسند صحيح عن حماد بن عيسى عن حريز عن زرارة» تمام اسناد این روایت در نهایت به حماد می‌رسد، یعنی تمام راویان این روایت در نهایت به حماد تکیه دارند. در چنین مواردی، حتی اگر تعداد راویان در سند زیاد باشند، اگر همه آنها به یک منبع واحد (حماد) منتهی شوند، ارزش افزوده‌ای از لحاظ اعتبار سند ایجاد نمی‌کند. زیرا در این صورت، اگر خود حماد در نقل اشتباه کرده باشد، تمام این سند متاثر از آن اشتباه خواهد بود.

بنابراین، وقتی صحبت از تعداد واسطه‌ها می‌شود، باید تعداد سندهای واقعی را مد نظر قرار داد و تعداد سندهای واقعی از حماد به بعد بیش از یکی نیست.

روایتی که ایشان نقل می‌کند از این قرار است: «أ رأيت ما يأخذ هؤلاء من هذا الخمس من ارض الجزية، و يأخذون من الدهاقين جزية رءوسهم، أ ما عليهم في ذلك شيء موظف، ... (تا اینکه در پایان روایت می‌گوید)، فقلت: فهذا الخمس‌؟ فقال: انما هذا شيء كان صالحهم عليه رسول اللّه «ص»»[[15]](#footnote-16)

ایشان معتقدند که از این روایت برای استدلال بر وجود یک مصالحه‌ایدر خصوص پرداخت خمس از زمان پیامبر (ص) استفاده می‌شود. همانطور که مرحوم مجلسی در کتاب "مرآة العقول"[[16]](#footnote-17)مطرح کرده است، ظاهر بدوی ذیل روایت «انما هذا شيء كان صالحهم عليه رسول اللّه» صحیح نیست.

اولاً، هیچ گزارشی وجود ندارد که نشان دهد پیامبر (صلوات الله علیه و آله) مصالحه‌ای در مورد پرداخت یک پنجم (خمس) با گروهی انجام داده باشند. موضوعی که در اینجا مطرح است، به تفسیری برمی‌گردد که مرحوم مجلسی ارائه کرده است. وی این روایت را در ذیل بحث خمسی که عمر تعیین کرد، قرار داده است. این خمس به دلیل مصالحه‌ای بود که عمر با نصارای بنی‌تغلب انجام داد. مرحوم مجلسی این ذیل را در چارچوب تقیهتفسیر کرده است و سپس احتمال دیگری را مطرح کرده است که به نظر من، این احتمال دوم که مرحوم مجلسی ارائه داده‌اند، کاملاً صحیح است. اکنون، توضیحی در مورد این روایت ارائه می‌دهم: محمد بن مسلم، روایت‌های متعددی در کتاب‌های فقهی ما نقل کرده است که موضوع این روایت‌ها این است که آیا از افرادی که جزیه پرداخت می‌کنند، می‌توان بیشتر از جزیه گرفت یا خیر؟

من قصد داشتم کتاب کافی را برای خواندن روایاتش به اینجا بیاورم، اما فراموش کردم. در این مورد، محمد بن مسلم روایات متعددی نقل کرده است. همچنین، صدر این روایت که از زراره نقل شده است، حاوی سؤالی است مبنی بر اینکه آیا می‌توان از اهل جزیه بیش از مقدار جزیه طلب کرد؟ امام (علیه السلام) می‌فرمایند: "خیر، از این گروه بیش از جزیه حقی نمی‌توان گرفت." امام (علیه السلام) همچنین می‌فرمایند که جزیه یا باید بر اساس زمین گرفته شود یا بر اساس رؤوس؛ یعنی نحوه محاسبه جزیه بدین صورت است که گاهی جزیه به عنوان مالیات بر زمین‌ها تعیین می‌شود و گاهی مالیات بر اساس افراد است. اگر جزیه بر اساس زمین‌ دریافت شود، دیگر نباید بر اساس افراد دریافت شود و اگر بر اساس افراد گرفته شود، دیگر نباید بر اساس زمین گرفته شود. سپس سؤال شده است که پس این "یک پنجم" چیست؟ این "یک پنجم" اشاره به یک‌پنجم معهودی است که خارجاً مطرح بوده. پس منظور از آن این نیست که به طور کلی یک پنجم گرفته می‌شده تا بخواهیم از این عبارت، یک‌پنجم کلی استنباط کنیم؛ بلکه این یک پنجم مربوط به خصوص نصارای بنی تغلب بوده است.

حضرت در پاسخ می‌فرماید این خمس، مربوط به مصالحه‌ای است که توسط پیغمبر انجام شده؛ «انما هذا شي‌ء كان صالحهم عليه رسول اللّه «صلی الله علیه و آله و سلم».» این را مرحوم مجلسی توضیح می‌دهد؛ می‌گوید این ظاهرا اشاره به آن یک‌پنجم معهود بعنوانه الخاص نیست، بر اشاره به آن است که پیغمبر با اهل ذمه مصالحه کرده که اینها باید جزیه پرداخت کنند.

به بیان دیگر، اوّلا «انما هذا شي‌ء كان صالحهم عليه رسول اللّه «صلی الله علیه و آله و سلم».» را به دو شکل می‌شود معنا کرد:

یک شکل این است که «انما هذا شي‌ء كان صالحهم عليه رسول اللّه «صلی الله علیه و آله و سلم».» اشاره به جزیه است، می‌فرمایند که چون پیغمبر اکرم (صلى الله عليه و آله) با این گروه مصالحه کرده و این مصالحه بر پایه جزیه بوده است، بنابراین حق طلب بیشتر از جزیه وجود ندارد. این نکته تأکیدی بر این مطلب است که گرفتن یک‌پنجم (خمس) از این گروه غیرمجاز است. امام (علیه السلام) فرمودند: «آنچه که بر دوش اهل ذمه است، همان است که پیغمبر (صلى الله عليه و آله) با آنان مصالحه کرده است. پیغمبر (صلى الله عليه و آله) با آنان مصالحه بر جزیه کرده است. پس گرفتن یک‌پنجم بی‌وجه است» این یک احتمال.

شکل دوم این است که این یک‌پنجم نیز جزء جزیه محسوب شود. به این اعتبار که پیغمبر (صلى الله عليه و آله) با این گروه مصالحه کرده است که جزیه بپردازند، و این جزیه خودش موضوع یک مصالحه دیگر بوده است. یعنی این خمس مضاعف که از نصارای بنی تغلب گرفته می‌شد، در واقع بدل الجزیه بوده است. بنابراین، بیشتر از جزیه نمی‌توان گرفت، و این خمس نیز همان جزیه است، زیرا بدل الجزیه است. «انما هذا شي‌ء كان صالحهم عليه رسول اللّه «صلی الله علیه و آله و سلم».» یعنی این یک‌پنجم، به‌عنوان خاص نیست، بلکه مقصود این است که این یک‌پنجم نیز در چارچوب همان مصالحه قرار دارد. به این معنا که پیغمبر اکرم (صلى الله عليه و آله) با این گروه مصالحه کرده‌اند که جزیه بپردازند، و سپس این جزیه از طریق خلیفه با این گروه مصالحه شده است که به جای جزیه، یک‌پنجم بپردازند. بنابراین، در نهایت این یک‌پنجم همان جزیه‌ای است که این گروه موظف به پرداخت آن هستند. این بحث نیز در نهایت به موضوع «خمس بنی تغلب» برمی‌گردد که به عنوان نوعی زکات مضاعف تعریف شده است.

مقصود آن‌که، در این روایت هیچ صحبتی از مصالحه خاصی در زمان پیغمبر (صلى الله عليه و آله) وجود ندارد. نکته‌ای که در اینجا مطرح است این است که می‌گوید: «چون پیغمبر (صلى الله عليه و آله) مصالحه کرده‌اند که این گروه باید یک پنجم بپردازند، پس این گروه باید یک پنجم بدهند.» حال سؤال این است که این مسأله چه ارتباطی به زمینی دارد که اینها می‌خرند؟ آقای هاشمی می‌فرمایند که برای جمع بین این روایت و روایت ابی عبیدۀ حذاء، باید این نکته را در نظر گرفت: این موضوع داخل در مصالحه‌ای است که با این گروه انجام شده است. اشکال فرمایش ایشان آن است که این داخل در مصالحه نبوده است.

قصد دارم بر این نکته تأکید کنم که همان‌طور که مرحوم مجلسی نیز اشاره فرموده‌اند، آن خمسی که در این روایت مطرح شده است، همان زکات مضاعف بنی تغلب است. ولی اشتهاری که در مورد زکات مضاعف بنی تغلب وجود دارد و در این روایت نیز به عنوان خمس از آن یاد شده است، سبب می‌شود روایت ابو عبیده ناظر به آن تفسیر شود، نه اینکه مراد از آن، خمس به معنای دیگر باشد.

به عبارت دیگر، این روایت بیان می‌دارد که همان‌گونه که بر نصارای بنی تغلب خمس تعیین شده است، این حکم اختصاص به نصارای بنی تغلب ندارد، بلکه حکمی عام‌تر است و شامل همه ذمیان می‌شود «أیّما ذمیّ ...». شارع مقدس حکمی مشابه حکم نصارای بنی تغلب را بر سایر ذمیان وضع کرده است، و این امر کاملاً طبیعی است و با عبارات روایت سازگاری دارد.

آقای هاشمی می‌فرمایند که این خمس همان زکات مضاعف بنی تغلب است. ولی ما نمی‌خواهیم بگوییم که این خمس همان زکات مضاعف نصارای بنی تغلب است. بلکه می‌خواهیم بگوییم با توجه به اینکه بحث زکات مضاعف نصارای بنی تغلب یک مسأله شایع در جامعه بوده و یک نوع خمس شایع برای گروهی از ذمیان وجود داشته است، امام (علیه السلام) فرمودند که این حکم اختصاص به نصارای بنی تغلب ندارد؛ بلکه این حکم شامل همه ذمیان است. خمسی که از نصارای بنی تغلب گرفته می‌شد، زکات مضاعف بوده است، و این قاعده برای سایر ذمیان نیز صادق خواهد بود؛ یعنی تکلیف سائر ذمیان نیز زکات مضاعف خواهد بود.

در ادامه، نمی‌خواهم وارد جزئیات این بحث شوم. فقط یک یا دو نکته را سریع عرض می‌کنم تا بحث را به پایان برسانم.

#### مکاتب فقهی در تاریخ شیعه

چند مکتب فقهی وجود دارد. در تاریخ فقه شیعه، یک مکتب فقهی مشهور وجود داشته که تا زمان محقق اردبیلی ادامه یافته است. محقق اردبیلی اولین فقیهی بود که یک مکتب جدید را آغاز کرد و از پیروی از شهرت‌ها دوری کرد. او به‌صورت مستقل به ادله مراجعه می‌کرد و در برخی از مسائل، از جمله همین مسأله‌ای که در حال بحث است، در برخی زوایای بحث فتواهایی کاملاً متفاوت با مشهور ارائه داده است.

شاگردان این مکتب جدید شامل صاحب معالم، صاحب مدارک، صاحب ذخیره، و صاحب حدائق هستند. مرحوم صاحب جواهر این گروه را «اتباع الاردبیلی» نامیده است. دقیقاً همین افراد هستند که در این مسأله، بحث‌هایی مطرح کرده‌اند، مانند اینکه این خمس مربوط به همان زکات مضاعف است. این فقها یا فتوا داده‌اند، یا احتیاط کرده‌اند، یا به نوعی در مسأله تأمل نموده‌اند. برای نمونه، نخستین کسی که این بحث را مطرح کرد صاحب معالم بوده است. پس از او، صاحب مدارک نیز به احتیاط روی آورده است[[17]](#footnote-18). صاحب ذخیره نیز «للتأمل فیه مجال» را مطرح کرده است[[18]](#footnote-19). صاحب حدائق نیز هر چند ناظر دانستن این روایت به فتوای مالک را با اشکال روبرو دانسته، ولی اصل نظارت روایت به زکات مضاعف را می‌پذیرد[[19]](#footnote-20). ولی توضیح نداده که اگر اشکال نظارت روایت به فتوای مالک صخیخ باشد، چگونه اصل مطلب را پذیرفته است؟ زیرا وقتی نظارت به فتوای مالک خراب شد، برای تأیید اصل مطلب باید جایگزینی برای مالک ارائه دهد، ولی ایشان این کار را نکرده است.

از سوی دیگر، نخستین کسی که دوباره دیدگاه‌های مشهور را زنده کرد، آقا جمال خوانساری در تعلیقات بر شرح لمعه بوده است. کتاب تعلیقات بر شرح لمعه یکی از بهترین آثار استدلالی است که ایده‌های جدید فراوانی دارد و از جنبه‌های مختلف بسیار جالب است. این مبحث نیز در آن به‌صورت مفصل بحث شده است[[20]](#footnote-21). پس از آقا جمال خوانساری، مرحوم وحید بهبهانی نیز همین دیدگاه‌ها را ادامه داد. سپس یک مسلک جدید ظهور کرد که آغاز آن از آقا جمال خوانساری بوده و دوباره مسلک مشهور به حیات بازگشت. یعنی در این میان، یک دوره فترت وجود داشته که در آن مسلک مشهور به‌طور کامل پیروی نمی‌شد، تا زمان آقای بروجردی.

آقای بروجردی دو سبک فقهی خاص دارند که تصور می‌کنم این دو سبک، در اینجا متعارض هستند و نتیجۀ متفاوتی را در پی دارند. از یک سو، آقای بروجردی به دیدگاه مشهور بسیار پایبند است، به‌ویژه مشهوری که در کتاب‌های فقه مأثور وجود دارد، مانند "مقنعة"، "نهایة"‌، و "مقنع" صدوق. تمام این کتاب‌ها دیدگاهی را که به عنوان مشهور شناخته شده‌اند، مطرح کرده‌اند[[21]](#footnote-22). از این جهت، طبیعی است که آقای بروجردی تمایل روحی به پایبندی به مسلک مشهور داشته باشد.

از سوی دیگر، حرفی که صاحب معالم مطرح می‌کند، مبنی بر اینکه این بحث ناظر به فقه عامه است، با دیدگاه دیگر آقای بروجردی که معتقد است فقه شیعه ناظر به فقه عامه است، هماهنگی دارد.

این دو سبک فقهی در این مسأله به‌وضوح دیده می‌شود.

در واقع، آقای بروجردی دو دیدگاه اساسی دارند که این دو دیدگاه در ذهن ایشان به‌نوعی متعارض هستند. یکی از این دیدگاه‌ها این است که فتواهای صحیح، همان فتواهای مشهور هستند، به‌ویژه آن دسته از فتواهایی که در متون فقه مأثور مطرح است. دیدگاه دوم این است که برای شناخت فقه شیعه باید به فقه عامه مراجعه کرد. ایشان در اینجا بسیار تأکید می‌کنند که مطلب ایشان کاملاً درست است. ایشان می‌گویند که شیخ طوسی دو فتوا داشته است و هر دوی این فتواها قابل توجه هستند. البته، در نهایت ایشان سعی می‌کنند شواهدی اقامه کنند تا مسلک مشهور را تثبیت نمایند و می‌گویند که اینجا موضوع ناظر به فقه عامه نیست.[[22]](#footnote-23) حالا من نمی‌خواهم وارد جزئیات این بحث شوم. فقط یک نکته را عرض می‌کنم: به نظر من، دیدگاه آقای بروجردی در مورد پایبندی به مشهور در این حدّ درست نیست. یعنی اصول متلقّات و مبانی‌ای که ایشان مطرح می‌کنند، به نظر من، چندان درست نیست.

اصول متلقّات در جایی که یک روایت وجود داشته باشد، هیچ مطلب جدیدی از آن استفاده نمی‌شود. از "نهایة" شیخ، "مقنعة" شیخ مفید، یا "مقنع" صدوق، نمی‌توان چیزی فراتر از همان روایت ابی عبیدۀ حذاء استنتاج کرد. اینکه یک نوع فقه سینه‌به‌سینه به ما رسیده باشد قابل اثبات نیست و اینها چیزی بیش از همان روایت ابو عبیدة قابل استخراج نیست. ما تنها روایت ابی عبیدۀ حذاء را داریم و با توجه به ذهنیتی که در زمان صدور وجود داشته، که واقعاً این ذهنیت قوی بوده است، به نظر می‌رسد که همان مطلبی که صاحب معالم مطرح می‌کند، درست است.

البته، نحوه بحث ما کمی متفاوت از مطالبی است که آقایان مطرح می‌کنند. عرض من این است که روایت ابی عبیدۀ حذاء، تعمیم زکات مضاعف بنی تغلب است؛ نه فتواهای منسوب به مالک، نه فتواهای منسوب به حسن بصری، و نه امثال اینها. آنچه که باعث می‌شود ما این موضوع را در آن فضا ببینیم، این است که باید خود فضا را درست درک کنیم. یعنی می‌خواهیم بگوییم مسأله‌ای که در آن زمان مطرح بوده، همان مسأله‌ای است که حسن بصری، عطا، ابن شبرمة، و دیگر فقها که در عبارات آقای مدرس طباطبایی مطرح شده‌اند، مدّ نظر داشته‌اند. این فضایی که آنها در آن قرار داشته‌اند، این موضوع را روشن می‌کند که این بحث ناظر به این است که آیا در محصول این زمین، خود عشر، یا دو برابر عشر وجود دارد یا خیر؟ این موضوع با توجه به سابقه تاریخی که در مورد تضعیف زکات بر نصارای بنی تغلب وجود دارد، قصد دارد همان تضعیف زکات بر بنی تغلب را به‌صورت تعمیم‌یافته ارائه دهد. این، محصل عرض ما در این موضوع است.

مرحله اول بحث ما به پایان رسید.

مرحله دوم بحث ما مربوط به این است که آقای بروجردی \_به نقل از آیت الله والد\_ قائل هستند که اگر فقهای عامه در یک موضوعی فتوایی داشته باشند و روایات ما آن فتوا را ردع نکنند، بدان معنا خواهد بود که فتواهای عامه مورد امضای شارع مقدس قرار گرفته‌اند. در برخی مواضع، به اشاراتی از آقای بروجردی برخورده‌ام که فردا بیان خواهم کرد. با این حال، روشن‌تر از آقای بروجردی، آقای داماد هستند که به این دیدگاه پایبندند. خود آیت الله والد نیز به این مسئله پایبند بوده و بسیار بر آن تأکید دارند و معتقدند که این موضوع تأثیرگذار است.

ما این بحث را فردا ادامه می‌دهیم و من برخی از مقدمات آن را مطرح خواهم کرد، این بحث بسیار گسترده است و فرصت نمی‌رسد که به طور تفصیلی وارد آن بشویم. فقط به طرح برخی از مقدمات آن بسنده می‌کنیم. ان شاءالله در صورتی که زمانی فراهم شود، این بحث را با تمام جزئیات آن مطرح خواهیم کرد. ان شاءالله پس از ایام، اگر فرصتی حاصل شد، این بحث را که ممکن است ۳ یا ۴ جلسه ادامه داشته باشد، به طور کامل تکمیل خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد.

1. الخلاف، ج ۲، ص ۷۳ [↑](#footnote-ref-2)
2. منتقى الجمان فى الاحاديث الصحاح و الحسان (ط جامعۀ مدرسین)،  ج 2، ص 443 [↑](#footnote-ref-3)
3. مقرّر: ظاهراً سهو اللسان رخ داده و مقصود استاد، کتاب «معتبر» بوده است: المعتبر في شرح المختصر، ج ۲، ص ۶۲۴ [↑](#footnote-ref-4)
4. تذکرة الفقهاء (ط الحدیثة) ج5 ص422-423 و تذکرة الفقهاء (ط الحدیثة) ج5 ص157 [↑](#footnote-ref-5)
5. منتهی المطلب في تحقیق المذهب، ج ۸، ص ۵۴۳ [↑](#footnote-ref-6)
6. مقرّر: ظاهراً «آن» اشاره به منتقی الجمان است. [↑](#footnote-ref-7)
7. المقنعة، ص: 283 [↑](#footnote-ref-8)
8. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)، ج‏4، ص: 139 ح393 [↑](#footnote-ref-9)
9. من لا يحضره الفقيه، ج‏2، ص: 43 ح1653 [↑](#footnote-ref-10)
10. بحوث في الفقه (الخمس - هاشمی شاهرودی)، ج ۱، ص ۳۹۸ [↑](#footnote-ref-11)
11. بر اساس چاپ «دار البشائر الاسلامیة». [↑](#footnote-ref-12)
12. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)، ج‏4، ص: 124 ح355 [↑](#footnote-ref-13)
13. بحوث في الفقه (الخمس - هاشمی شاهرودی)، ج ۱، ص 401 [↑](#footnote-ref-14)
14. همان. [↑](#footnote-ref-15)
15. من لا يحضره الفقيه، ج‏2، ص: 51 ح1671 [↑](#footnote-ref-16)
16. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج‏16، ص: 120 [↑](#footnote-ref-17)
17. مدارک الاحکام، ج ۵، ص ۳۸۶ [↑](#footnote-ref-18)
18. ذخیرة المعاد ، ج ۲، ص ۴۸۴. [↑](#footnote-ref-19)
19. الحدائق الناضرة ج ۱۲، ص ۳۶۰ و ج ۱۶، ص ۸۴، [↑](#footnote-ref-20)
20. التعلیقات علی شرح اللمعة الدمشقیة ص309 [↑](#footnote-ref-21)
21. المقنع (للصدوق)، ص 172 و المقنعة، ص 283 و نهایة، ص ۱۹۷ [↑](#footnote-ref-22)
22. زبدة المقال ص85 [↑](#footnote-ref-23)